

بسم الله الرحمن الرحيم

اول محرم

سفیر شجاع و بصیر

حجت الاسلام والمسلمین نظری منفرد

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَبْرٍ بَرَهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ اَمْتِنَانِهِ

ثم الصلاة و السلام علي سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد صلي الله عليه و علي أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة الدائمة علي أعدائهم أجمعين من الآن الي قيام يوم الدين.

امام حسين عليه السلام: «يا أهل الكوفة إني باعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثَقَاتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ»^۱

از سوم ماه شعبان تا نیمه‌ی ماه رمضان که به حضور حضرت ابا عبدالله عليه السلام در مکه نامه‌ها فرستاده شد که تعداد نامه‌ها تا دوازده هزار بوده آن طوری که نوشتند؛ اما ممکن است امضاکنندگان نامه بیش از این بودند و قاعدتاً هم بیش از این مقدار بودند. چون تعداد بیعت کنندگان با حضرت مسلم بیش از این مقدار بودند. آخرین نفری که به مکه آمد و نامه‌ی مردم کوفه را خدمت امام حسین عليه السلام آورد شخصی است به نام سعید بن عبدالله حنفی، ایشان پیرمردی است بالغ بر هشتاد، هشتاد و چند سال از عمرش گذشته و وقتی نامه‌ی مردم کوفه را آورد خدمت امام حسین عليه السلام دیگر برنگشت، ماند خدمت حضرت تا روز عاشورا و این سعید بن عبدالله حنفی همان کسی است که ظهر روز عاشورا بعد از آن که ابو ثمامه ساعدی به حضرت عرض کرد آقا ما نماز دیگری را با شما نخوانیم؟ حضرت یک نگاهی به خورشید کردند فرمود: «نعم هذا اول وقت ...»^۲ سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین برابر امام عليه السلام ایستادند حضرت نماز ظهر را خواندند که نماز خوف هم بوده و وقتی نماز ظهر تمام کرد افتاد روی زمین آخرین

۱. عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها؛ ص ۳۴۲

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴

جمله اش این بود خدایا این گروه را لعن کن، لعن عاد و ثمود و من این فداکاری را کردم برای این که رضوانت را تحصیل کنم و خاندان پیامبر را یاری کرده باشم و شهید شد. آخرین نامه توسط ایشان به دست امام حسین (علیه السلام) رسید.

ماموریت حضرت مسلم (علیه السلام)

اینجا حضرت، مسلم بن عقیل (علیه السلام) را خواستند و فرمودند: شما باید به کوفه بروید. البته مسلم تنها نبوده، سه نفر دیگر را حضرت همراه مسلم کردند بر اساس نقل ارشاد، یکی قیس بن مسهر صیداوی است که حالا این توی ذهن می آید قیس بن مسهر را دو مرتبه امام حسین (علیه السلام) فرستاده و دستگیر شده، و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی یا صبوری است و یک شخص دیگری، این چهار نفر را حضرت فرستادند.

مسلم و این سه نفر را فرستادند به طرف کوفه آمدند. آن جا که رسیدند به خبط، مشهور این طور است: گفتند که حضرت مسلم یک نامه ای برای حضرت سیدالشهداء فرستاد و در آن نامه تقریباً نوشته بود که این سفر مثلاً سفری است مشکل و عذر خواسته بود. اما نکته ای که مرحوم باقر شریف قرشی هم در کتاب «حیات الحسین» این مطلب را خوب بحث کرده. معاجم نوشته اند: خبط یک جایی است بین مکه و مدینه، آن وقت عبارتی که توی مقاتل هست عرض می شود که می گوید که، این طور نقل کردند که «مَا أَقْبَلَ مُسْلِمٌ مِنَ الْمَدِينَةِ» یعنی جناب مسلم از مدینه عبور کرده بوده؛ لذا ایشان در حیات الحسین، اساساً این مسأله ای نامه ای حضرت مسلم به امام حسین (علیه السلام) را منتفی می داند؛ می گویند این ساختگی است و چنین چیزی نبوده و هرگز حضرت مسلم (علیه السلام) استعفاء نکرده. ایشان مفصل متعرض است خوب هم بحث کرده. و اساساً این با روحیه حضرت مسلم (علیه السلام) هم سازگار نیست، چون مسلم یک انسان شجاع و بصیر بود.

حضرت مسلم (علیه السلام) وارد شهر کوفه شد و مشهور این است که «نَزَلَ دَارَ الْمُخْتَارِ أَبِي عُبَيْدِ الثَّقَفِيِّ». چرا حضرت مسلم به خانه مختار رفت؟ شخصیت های دیگری در کوفه بودند مثل سلیمان بن صرد

خزاعی، مثل عبدالله بن وال، مثل رفاعه بن شداد، مثل حبیب بن مظاهر، مثل مسلم بن عوسجه و دیگران. انتخاب منزل مختار، یک وجهی داشته، چون مختار یک چهره‌ی اجتماعی خوبی داشت معلوم می‌شود، مطرح بود، خصوصاً عموی ایشان را امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشته بود در مدائن و پدر ایشان هم در جنگ شهید شده بود. به هر حال دارای یک موقعیتی بود. و هم این‌که حضرت مسلم (علیه السلام) به خانه‌ی کسی نمی‌رود که از نیکان و شایستگان و از موالیان نباشد. این‌ها را مرحوم مقرر رحمة الله هم نقل کرده است.

پس از وارد شدن در خانه‌ی مختار، مردم اجتماع کردند و حضرت مسلم (علیه السلام) نامه‌ی امام حسین (علیه السلام) را برای مردم کوفه قرائت کرد و وقتی نامه حضرت را قرائت می‌کرد، مردم گریه می‌کردند، اشک می‌ریختند. حالا چه شد از پنجم شوال تا هشتم ذی حجه - که روز نهم روز شهادت حضرت مسلم (علیه السلام) است - در این فاصله دو ماه و سه روز، همه چیز عوض شد؟ آن گریه‌ی اول که در هنگامی که نامه‌ی امام (علیه السلام) را استماع می‌کنند، با آن رها کردن حضرت مسلم و تنها گذاشتن حضرت مسلم خیلی عجیب است! نیاز به یک تأملی دارد که چرا باید این‌طور بشود؟ به هر حال وقتی نامه‌ی حضرت (علیه السلام) تمام شد اول کسی که از جا برخاست و اظهار وفاداری کرد، عابس بن ابی شیب شاکری از شهدای کربلا بود؛ راجع به عابس خوب است یک مطالبی را عرض بکنم: انسان‌ها واقعاً از نظر روحیه مختلف هستند، حالا این عابس چطور توانسته خودش را به کربلا برساند این هم خودش باز جای تأمل دارد. چون امام حسین (علیه السلام) وقتی از حجاز وارد عراق شد، در منازل بین راه به کسانی که برخورد می‌کرد و حضرت از آن‌ها سؤال می‌کرد که: کوفه چه خبر است؟ این‌طور به حضرت پاسخ می‌دادند: آقا کسی نمی‌تواند وارد بشود و کسی نمی‌تواند خارج شود. ایشان و حبیب و مسلم بن عوسجه که در کوفه بودند و برخی دیگر این‌ها مثل مجمع بن خالد و دیگران این‌ها چطور آمدند؟ چگونه از این مرزهایی که جلوی افراد را می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند عبور بکنند و به کوفه بیایند، عبور کردند؟ این جداً قابل تأمل و دقت است. این بزرگوار (عباس) اول کسی بود که بلند شد و اظهار کرد که آقا من از دل‌های این مردم خبر ندارم

که چه می‌گذرد و با چه انگیزه‌ای اظهار حمایت و وفاداری از شما می‌کنند، اما از خودم می‌گویم، من تا آخرین نفسی که دارم در رکاب شما هستم و ایستاده‌ام و انصافاً همین‌طور بود. این عابس که از قبیله‌ی شاکر (قبیله‌ی یمنی) هست، روز عاشورا وقتی آمد اجازه‌ی رزم از امام حسین (علیه‌السلام) گرفت و آمد میدان، رجز خواند، خودش را معرفی کرد، کسی جرأت نکرد به میدانش بیاید، از بس شجاع بود و نیرومند. کسی به میدان نیامد، لباس‌ها و زرهش را از تن درآورد؛ به قول این شاعر می‌گوید:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم

باز هم کسی به میدان نیامد، لذا عمر سعد دستور داد سنگبارانش کنند، ایشان را با سنگ از پا درآوردند. بعد از ایشان حبیب‌بن مظاهر برخاست و اظهار وفاداری کرد. سپس همگی که قریب به هجده هزار نفر بودند، بیعت کردند و این تعداد تا بیست و پنج یا سی هزار نفر رسید... این خبر از طریق کسانی که از هواداران بنی‌امیه بودند مثل عمر بن سعد و دیگران، به شام (به یزید بن معاویه) منتقل شد که نعمان بن بشیر یا ضعیف است «رجل ضعیف او یتضعف» یا خودش را به ضعف زده نمی‌تواند مقابله کند. اگر شما را در کوفه حاجتی هست باید کسی دیگر را روانه کنی.

بین یزید و ابن زیاد که در بصره بود، رابطه‌ی خوبی وجود نداشت، اما می‌دانید انسان برای یک هدفی که دارد، گاهی آن هدف باعث می‌شود که چیزهایی را که مثلاً در قبل باعث ناراحتی شده آن‌ها را فراموش کند، بلافاصله یزید یک رایزنی با غلام پدرش کرد و او گفت تنها کسی که می‌تواند کوفه را اداره کند عبیدالله بن زیاد است، لذا یزد سریعاً نامه‌ای برای عبیدالله بن زیاد نوشت که شما از بصره می‌آیی کوفه، مسلم بن عقیل به کوفه آمده و وضع کوفه متشنج شده و کوفه را آرام کن.

ورود ابن زیاد

ابن زیاد به همراه یک عده‌ای حرکت کرد، شریک بن اعور که شیعه است و با ابن زیاد خیلی رفیق است، همراه ابن زیاد بود، می‌خواست یک کاری بکند ابن زیاد در مسیر آمدن از بصره به کوفه، کند تر بیاید تا وضع کوفه سامان بگیرد، اما ابن زیاد اعتنا نکرد و غلام خود و شریک بن اعور را رها کرد و با سرعت آمد و شبانه وارد کوفه شد و با آن شکلی که شنیدید، رفت توی قصر مستقر شد و در بعد از آنی که مستقر شد بلافاصله فرستاد عرفاء را خواست. عرفاء کسانی بودند که واسطه بودند بین قصر دارالعماره و رؤسای قبایل. به‌رحال مطالبی را که قرار بود به آن‌ها بگوید گفت، بعد هم آمد نماز خواند و یک منبری رفت و مردم را تهدید کرد و گفت سپاه از شام خواهد آمد و یزید قرار است حقوق شما را اضافه کند، هدایایی به شما بدهد؛ با این مطالب مردم را هم ترساند و هم ترقیب کرد. این باعث شد حضرت مسلم رضی الله عنه برای این که از جای او کسی اطلاع پیدا نکند، از خانه‌ی مختار بیرون آمد و رفت در خانه‌ی هانی مستقر شد. مسلم بن عوسجه و برخی دیگر مشغول جمع‌آوری سلاح بودند، که در روز موعود اگر قرار است قیام بکنند سلاح داشته باشند و نفرات هم داشته باشند. این قسمت تاریخ را عنایت بفرمایید چون بعضی‌ها می‌گویند چرا این‌جا حضرت مسلم رضی الله عنه آن کاری که می‌باید می‌کرد نکرد؟ شریک بن اعور در خانه‌ی هانی مریض شد و با مسلم توی خانه‌ی هانی برخورد کرد و گفت عبیدالله به دیدن من خواهد آمد و شما در جایی مخفی شو، هنگامی که من درخواست آب کردم شما از مخفیگاه بیرون بیا و ابن زیاد را به قتل برسان. مسأله تمام می‌شود و مشکل حل با کشته شدن عبیدالله است ...

در همین صحبت بودن که ابن زیاد درب خانه را زد و وارد خانه شد، شریک هم در بستر بیماری افتاده بود، مقداری که گذشت، شریک گفت: «اسقنی الماء» پاسخی نشنید «اسقنی الماء» باز هم خبری نشد.

گفت:

مَا الْإِنْتِظَارُ بِسَلْمَى أَنْ تَحْيَوْهَا
حَيَا سَلِيمَى وَ حَيَا مَنْ يَحْيِيهَا
كَأَسِّ الْمَنِيَّةِ بِالتَّعْجِيلِ اسْفُوهَا

مضمون این شعر این است که چرا معطل هستی چرا منتظر هستی؟ پیمانهای مرگ را زود به او بنوشان.

ابن زیاد رو کرد به هانی گفت این چه می گوید؟ این حرفها چی هست؟ گفت: این در اثر شدت مرض هذیان می گوید، غلام عبیدالله (معقل) پای عبیدالله را فشار داد که بلند شو از جا؛ لذا برخاستند و خارج شدند. عبیدالله علت را پرسید. گفت من احساس خطر کردم. مثل این که توطئه ای در کار بود. خب بعد شریک به حضرت مسلم رضی الله عنه گفت: چرا کار را تمام نکردی؟ گفت: «لحديث حدثنا الناس عن رسول الله صلى الله عليه وسلم» « این ها نکات واقعاً مهمی است که میزان تعهد اصحاب امام حسین مثل مسلم بن عقیل را انسان باید از همین جاها متوجه بشود.

انسان مومن حيله نمی کند

«الإِيمَانُ قَيْدُ الْقِتَّةِ» شاید بعضی از تعبیرات این طور باشد «وَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ» ایمان حيله و فتک حمله ی ناگهانی است، حيله را مهار می کند و شخص مؤمن حيله نمی کند. خب این حدیث مانع شد. حالا اگر حضرت مسلم رضی الله عنه آن جا این کار را کرده بود چه می شد؟ این آمده بود و شریک هم گفت: «لَوْ قَتَلْتَهُ لَقَتَلْتَهُ كَافِرًا فَاسِقًا» تو اگر کشته بودی یک آدم فاسق و فاجر را کشته بودی و قائله تمام می شد؟ نه این طور نبود، امام حسین رضی الله عنه حتی نخواست در قضایای کربلا، آغازگر جنگ

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۵۷؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۵

باشد. شب عاشورا هم که یکی از افراد دشمن، نزدیک خیمه‌ها آمده بود، اصحاب امام حسین گفتند: با تیر بزیمش؟ فرمود: نه «**أَنْتِي أَكْرَهُ أَنْ أَبَدُوهُمْ بِالْقِتَالِ**»^۱

تا صبح عاشورا وقتی تیرهای دشمن شلیک شد از کمان‌ها، حضرت فرمود: «**هَذِهِ رُسُلُ الْقَوْمِ**» حالا بلند شوید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بلند فریاد می‌زد: «**أَنَا أَبْرَأُ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ**» خون عثمان را به پای امیرالمؤمنین نوشتند. حالا اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، دیگر کافی بود برای بنی‌امیه که آن را غلم کنند و بگویند امیر شهر و نماینده‌ی به اصطلاح خلیفه را ترور کردند.

این مسلم (علیه السلام) است که با آن درایت و با آن دقت اقدام به ترور ابن زیاد نمی‌کند، حدیث هم می‌خواند و با کشته شدن عبیدالله هم کار تمام نمی‌شد. شما ارزیابی‌هایی که امام (علیه السلام) در بین راه از مردم داشتند،

در جواب می‌گفتند: «**سَيُؤْفَهُمْ غَدًا مَشْهُورَةٌ عَلَيْكَ**»^۲ دل‌ها با شماست اما شمشیرها فردا به روی شما کشیده می‌شود، یعنی بنی‌امیه این‌طور اقتدار پیدا کردند. علی‌ایحال جای مسلم (که در خانه هانی بود) مشخص شد و هانی را دستگیر کردند.

آن جاسوسی که در جلسات محرمانه حضور پیدا می‌کرد، این خبرها را رسانده بود و عبیدالله، هانی را دستگیر کرد و مجروحش ساخت و روانه زندانش کرد.

قیام مسلم (علیه السلام)

قرار نبود مسلم (علیه السلام) قیام بکند، اما مجبور به قیام شد، زیرا خوف دستگیری ایشان وجود داشت. ایشان با شعار «**يَا مَنْصُورُ أُمَّتٍ**» (این صدا همان شعاری که اصحاب رسول خدا در بدر

۱. وسائل الشیعه ۶۹/۱۱

۲. نامه ششم نهج البلاغه

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۵۴۷

داشتند) قیام کردند و اصحاب مسلم از مخفیگاه‌های شان بیرون آمدند و قصر را محاصره کردند، مسجد را در اختیار گرفتند. تنها سی نفر با ابن زیاد در قصر بودند؛ لکن ارتباطش با قبائل و رؤسای قبائل برقرار بود. وقتی امام حسین علیه السلام از برخی از افراد سؤال کرد که چه شد وضعیت کوفه دگرگون شد؟ به حضرت عرض شد که آقا «**أما أشراف الناس فقد أعظمت رشوتهم ، وملئت غرائزهم**» 'رشوه‌ی فراوانی گرفتند، جیب‌های این‌ها پر از پول شد. به هر حال حضرت مسلم علیه السلام دیگر دیدند نباید به اصطلاح وقت‌کشی کرد. روز هشتم ماه ذی الحجه ایشان قیام کرد. ولی عبیدالله افرادی را فرستاد روی بام، هم مردم را می‌ترساندند، هم تشویق می‌کردند. لذا تا هنگام غروب، مردم از اطراف مسلم متفرق شدند. حضرت مسلم علیه السلام به همراه سی نفر نماز را در مسجد خواند، از مسجد که بیرون آمد، این عبارت مرحوم شیخ مفید است در ارشاد «**فَنَزَلَ عَن قَرَسِهِ ، وَمَشَى مُتَلَدِّدًا فِي أَرْقِهِ الْكُوفَةِ ، لَا يَدْرِي أَيْنَ يَتَوَجَّهُ**» 'در میان کوچه‌های کوفه ایشان همین‌طور متحیر مانده بود که نمی‌دانست کجا برود؟ چون در این شهر غریب است. تا همین‌طوری که مهیار اسب را به دست گرفته بود، رسید درب خانه‌ی طوعه؛

آن زن درب خانه‌اش منتظر فرزندش بود. فرمود من تشنه هستم طوعه برای ایشان آب آورد، ولی دید که هنوز حضرت مسلم ایستاده. گفت برو به خانه‌ات. فرمود: من خانه ندارم، گفت که هستی؟ گفت من مسلم بن عقیل هستم.

روضه:

السلام علیک یا مسلم بن عقیل. وارد خانه‌ی طوعه شد، در خانه‌ی طوعه شب را ماند، ظاهراً همان شب حضرت مسلم یک نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام نوشتند. طوعه شب می‌آمد نگاه می‌کرد می‌دید چراغ اتاق حضرت مسلم روشن است، آمد گفت آقا چرا نمی‌خوابی؟ فرمود: من یک

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۵، ۴۴۶

۲. الإرشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۵۴

مختصر خوابی رفتیم در خواب عمویم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدم، به من فرمود: مسلم غصه نخور فردا مهمان ما خواهی بود؛ لذا امشب شب آخر عمر من است. به هر حال خانه طوعه محاصره شد، برای این که به این زن آسیبی نرسد، لباس هایش را پوشید از خانه آمد بیرون، اما از خانه که بیرون می آمد این جمله را فرمود، فرمود: «یا نفس اخرجی الی الموت الذی لا محیص منه» به خودش خطاب کرد مسلم برو به سراغ مرگی که هیچ فراری از او نیست.

جالب است در ضمن روضه یکی دوتا نکته را عرض کنیم، پس از دستگیری مسلم، عبیدالله صدا زد مسلم چرا کوفه آمدی و کوفه را آشوب کردی؟ فرمود: چون تو و پدرت اختیار این مردم را به قتل رساندید، انسان های شایسته ای این شهر را کشتید.

«اتیناهم لنأمرهم بالعدل و لنحکم فیهم بحکم الکتاب» شما آیین کفار را زنده کردید عوض این که اسلام را زنده کنید. ما آمدیم عدل را در میان مردم احیاء کنیم که به کتاب عمل بکنیم. عبیدالله شروع کرد به هتاک کردن، دیگر مسلم جواب نداد من عبارت ها را نقل نمی کنم فقط عربی اش را می خوانم «فشتم علیاً و حسیناً و عقیلاً»

دیگر جواب نداد مسلم، سر مبارکش زیر بود. او را بردند بالای قصر دارالعماره، از همان جا سلام کرد به ابی عبدالله (علیه السلام) برخی نقل کردند «توجه نحو القبلة و قال السلام علیک یا ابا عبدالله»

ای حسین از کوفه کن قطع نظر

زین سفر ای شاه خوبان در گذر

گر بیایی کوفه بی یاور شوی

بی برادر بی علی اکبر شوی

گر بیایی کوفه مهمانت کنند

همچون مسلم سنگبارانت کنند

یا حبیبی یا حبیبی یا حسین

گر بیایی کوفه ای فخر بشر

می شود از کین سکینه در بدر

می‌شوی چون من اسیر کوفیان

گر بیایی کوفه ای شاه جهان

می‌شود زینب اسیر کوفیان

گر بیایی کوفه ای فخر زمان

یا حبیبی یا حبیبی یا حسین

مسلم هم سنگ‌باران شد؛ مرحوم شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند آتش به سر مسلم ریختند، سنگ به سرش زدند به هر حال همین طوری که مردم منتظر بودند یک‌وقت دیدند بدن بی‌سر مسلم از بالای قصر...

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

تهیه و تدوین:

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد